

یک پیام بزرگ تر
گفت و گو با
دیوید هاکنی

مارتین گی فورد

مترجم: شروین شهامی پور

فهرست

۱۷۴	۱۵. موسیقی و حرکت	۸	مقدمه
۱۹۱	۱۶. ون گوگ و قدرت طراحی	۱۴	۱. بهشت یورک شایر
۲۰۰	۱۷. طراحی با آی پد	۳۷	۲. طراحی
۲۱۰	۱۸. قدرت تصاویر	۴۶	۳. دام نانورالیسم
۲۱۶	۱۹. تتاتر	۵۹	۴. مشکلات به تصویر کشیدن
۲۲۶	۲۰. نورپردازی	۷۰	۵. یک تصویر بزرگتر و بزرگ تر
۲۴۰	۲۱. نُه پرده درباره ولدگیت	۸۲	۶. اندازه: یک استودیوی بزرگ تر
۲۴۷	۲۲. رسیدن بهار	۸۸	۷. واضح تر دیدن
۲۵۶	۲۳. زمستان	۹۴	۸. طراحی روی تلفن و با کامپیوتر
۲۶۵	۲۴. کمدی انسانی	۱۰۷	۹. نقاشی با خاطره
۲۸۲	۲۵. تمام کردن تصویر	۱۲۲	۱۰. عکاسی و طراحی
۲۹۰	۲۶. استودیو	۱۳۲	۱۱. دوربین کاراواجو
۳۰۲	زندگی و کار دیوید هاکنی	۱۴۲	۱۲. به سوی غرب: اکتشاف فضا
۳۱۲	لیست تصاویر	۱۵۳	۱۳. تمیز کردن کلود
		۱۶۴	۱۴. فیلم‌ها و حرکت در منظره

۱ بهشت یورک شایر

هاکنی مطمئن نیستم کدام منتقد مدرنیست گفته بود که دیگر امکان ندارد بشود کاری با منظره کرد. آدم‌ها از این حرف‌ها که می‌زنند، من آن‌قدر لجباز می‌شوم که با خودم می‌گویم: «عجب! مطمئنم که شدنی است.» فکر کردم و به نتیجه رسیدم که این حرف نمی‌تواند درست باشد؛ چون هر نسل جور متفاوتی نگاه می‌کند. معلوم است که هنوز می‌توانید منظره بکشید — از بین نرفته است.

اولین بار در سپتامبر ۲۰۰۶ برای دیدن هاکنی به بریدلینگتون رفتم. نه تنها تا به حال آنجا نرفته بودم، بلکه از هیچ‌کس دیگری هم نشنیده بودم که به آنجا رفته باشد. آن‌قدر شمالی و از مَدافِتاده است که مطمئناً می‌تواند غریبه و شگفت‌انگیز باشد. در دانگستیر و دوباره در حال 'قطار عوض کردم. سفری کند و طولانی بود. به توصیه دیوید گریوز^۱، دوست و دستیار هاکنی، اتاقی در هتل اکسپنس رزرو کردم که نامش (گسترده، فراخ) بسیار بامسما بود؛ چراکه هنگام جزر، بر ساحل شرقی و بسیار وسیعی مشرف بود که از طرفی در دوردست‌ها صخره‌های سفید دماغه فُلْمِبور و پیدا بود و از طرف دیگر، دریای صاف و سرد شمالی تا افق.

صبح روز بعد که داشتیم صبحانه می‌خوردم، هاکنی و دستیارش، ژان پی‌یر گونسالوس دو لیما^۲، جلویم سبز شدند. هر دو شیک و مرتب (هاکنی با یک کت‌وشلوار چارخانه و کلاه کپ)، از خانه‌هاکنی، چند مایل دورتر از آن طرف ساحل، یک پیاده‌روی بسیار طولانی کرده بودند. معلوم شد خانه‌هاکنی زیباترین

1. Hull
2. David Graves
3. Jean-Pierre Goncalves de Lima



دره فراییدی تورپ، اوت ۲۰۰۵

ساختمان کل شهر است که با سلیقه هنرمندانه انتخاب شده است. مادر و خواهرش آنجا زندگی می‌کردند و حالا خواهرش به گوشه‌ای دیگر رفته است. بسیار بزرگ، آجری، با پنجره‌هایی بیرون‌آمده و احتمالاً مربوط به دهه ۱۹۲۰. پیش‌تر هتلی کوچک بوده و هنوز سردر بعضی اتاق‌ها شماره دارد و هاکنی دلش نیامده آن‌ها را بکند. حسی از راحتی مطلق دارد. قوس‌های بالایی دور هال و پلکان‌های سفید از آن نوعی است که آدم در فیلم‌های قدیمی هالیوود می‌بیند.

هاکنی از اینکه اینجا درست لب دریا هستیم خیلی خوشم می‌آید. از در خانه که بیرون می‌زنی، فضای گشوده‌ای وجود دارد. برای پیاده‌روی که کنار ساحل می‌روم، حالم حسابی خوش می‌شود. یک بار خواهرم گفت در بریدلینگتون کنار دریا «گاهی فکر می‌کنم فضا همان خداست.» چه ایده خوب و شاعرانه‌ای.

تقریباً بلافاصله سوار یک ماشین کروکی کوچک و چالاک شدیم و دور سریعی در حومه زدیم تا بتوانم جاهایی را که در آن‌ها نقاشی می‌کرده ببینم. درباره مناظر بریدلینگتون می‌گوید: «ما احساس می‌کنیم اینجا بهشت را پیدا کرده‌ایم» و منظورش از «ما» خودش است و شریک زندگی‌اش، جان فیتزهربرت، و ژان پی‌یر (که به جی‌پی هم مشهور است). به عبارت دیگر: خانواده‌هاکنی. هاکنی اشاره کرد که ژان پی‌یر، در حال حاضر، تنها فرانسوی ساکن در بریدلینگتون است. جی‌پی قبلاً نوازنده آکوردئون بوده است. حالا انگار تبدیل شده است به مشاهده‌گر مشتاق زندگی در یورک‌شایر شرقی.

هاکنی در حال حاضر جای من اینجا است. دو تا دوست دارم که آن‌ها هم اینجا زندگی می‌کنند و از این جای ساکت خوششان می‌آید. جان خانه را اداره می‌کند و آشپز خیلی خوبی است و جی‌پی شیفته ولایات انگلیسی شده.



شب بارانی در گردشگاه بریدلینگتون، ۲۰۰۸